

## بسم الله الرحمن الرحيم

### الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم که در آیه شریفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، در اینکه مراد از «عقود»؛ هر عقد و عهد و شرطی است، یا مراد؛ عقودی است که «یتعاقدها الناس بینهم» ، یا مراد؛ عقود شرعیه فقهیه است، احتمالات متعددی در آن وجود داشت، که مجموعاً با خصوصیات دیگر از اینکه ما «وفای به عقد» را چه معنا کنیم، محقق نراقی(قده) فرمود ده احتمال وجود دارد.

#### مراد از «عهد» در تفسیر

«العقود أي العهود» کسانی که «عقود» را به «عهود» معنا کرده‌اند و گفته‌اند «العقود أي العهود»، بعد از این تفسیر، اختلاف کرده‌اند که مراد از «عهد» چیست؟ چهار نظریه دارند.

نظر اول: يك نظر این است که «العهود التي كان اهل الجاهلية عاهد بعضهم بعضاً على النصرة و المعازرة و المظاهرة على من حاول ظلمهم»؛ یعنی همان عهودی که بعضی از اهل جاهلیت با بعض دیگر می‌بستند که اگر قبیله دیگری قصد ظلم و مبارزه و دشمنی با این قبیله را داشت، ما را کمک کنید. مرحوم طبرسی(قده) در کتاب مجمع البیان این را از ابن عباس، مجاهد، ربیع ابن انس و نیز از قتاده نقل کرده است.

نظر دوم: گفته‌اند «العقود التي أخذ الله سبحانه على عباده للإيمان به و طاعته»؛ مراد از عهود، عهود بین انسان و خداست، که خدا عهد کرده «أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ» که ایمان به خدا داشته باشید، خدا را اطاعت کنید، حلال و حرام خدا را رعایت کنید. که طبق این معنی، این آیه اشاره دارد به آیه «وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» ، که این هم بین خدا و خلق است.

نظر سوم: گفته‌اند عهودی که مردم بین خودشان منعقد می‌کنند، مثل بیع و نکاح و امثال اینها.

نظر چهارم: عهودی که خداوند از اهل کتاب گرفته است، از میثاقی که با آنها در عمل به تورات و انجیل دارد، که در تورات و انجیل هم آمده که پیامبر آخر الزمان می‌آید و اینها هم باید نبی ما را تصدیق کنند.

## نقد و بررسی این نظریات توسط استاد

ما قبلاً عرض کردیم که از نظر لغوی، بین «عقد» و «عهد» فرق وجود دارد؛ «عقد» يك ربط خاص بین دو شیء است، اما «عهد» آن چیزی است که در ذمه و عهده انسان قرار داده می‌شود. حالا اگر در این آیه شریفه، ما يك روایت معتبر پیدا کنیم که

مراد از عقود، عهود است، می‌گوییم در اینجا تمام عهود را شامل می‌شود، و إلا اگر روایت معتبری نداشته باشیم، باید عقود را به همان معنای لغوی خودش معنا کنیم. نکته اول در اینجا این است که عقود را يك معنای عامی کنیم و بگوییم «كل ما يسمى عقداً»، حالا می‌خواهد از نظر شرعی عقد باشد یا مشکوك باشد، از نظر عرفی عقد باشد یا مشکوك باشد. به نظر می‌رسد که ما برای احتمالات دیگر قرینه نداریم و اگر در روایتی، چیزی هم وارد شده است، از باب مصداق است.

اینکه بخواهیم عقود را به عقود متداول بین مردم معنا کنیم و کاری به شرع نداشته باشیم، برای این محدود کردن، نیاز به قید داریم، اگر در روایتی یا جایی هم وارد شده است، بعنوان ذکر مصداق است. یا اگر بخواهیم عقود را به عقود شرعیه معنا کنیم، و آن هم عقود رایج شرعی در زمان شارع - این نکته را خوب دقت بفرمایید، چون بعضی از فقها که البته نادر هم هستند گفتند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی همان عقودی که در زمان نزول آیه شریفه، شارع آن را بعنوان يك عقد شرعی پذیرفته بوده و در میان مردم و متشرعه هم موجود بوده -، اگر بخواهیم عقود را اینگونه معنا کنیم، دیگر این آیه شریفه از عمومیت ساقط می‌شود و شامل عقود جدید عقلانی که در هر زمانی يك عقد جدیدی محقق می‌شود نمی‌شود.

مثلاً در «بیمه»، که يك چیزی است که در این ده‌ها سال اخیر مطرح شده است. بیمه يك عقدی است که در زمان شارع و زمان نزول آیه مطرح نبوده، حالا اگر در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» گفتیم یعنی عقود متداول در زمان شارع، دیگر شامل این نمی‌شود.

اینجا اولاً مثل همان اشکال مطلب قبل می‌گوییم کجای آیه می‌گوید عقود؛ یعنی عقودی که در زمان ما هست؟ «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی «ما يسمى عقداً»، می‌خواهد الان باشد یا در زمان‌های آینده إلى يوم القيامة باشد. من این جمله را یادم است که امام (رض) در مسائل مستحدثه در بحث بیمه، که یکی از نوشته‌ها و تقریرات بحث ایشان را که والد راحل ما داشتند و من می‌دیدم، فکر می‌کنم چاپ هم شده باشد، آنجا ایشان وقتی می‌فرمایند ما می‌توانیم برای صحت عقد بیمه به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تمسك کنیم، بعد همین اشکال را مطرح می‌کنند که اگر کسی بگوید این مربوط به عقود متداول شرعی است، می‌فرمایند اولاً دلیلی بر این تنقید نداریم، ثانیاً این بدتر از جمود حنبلی می‌شود. یعنی اگر ما آیات شریفه قرآن را اینطور معنا کنیم و بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی عقود متداول شرعی در زمان شارع، و محدود به همان چند عقد شود، این بدین معناست که ما آیه را دیگر شامل عقود جدید قرار ندهیم، و لازمه این، جمود در دین است.

قرآن که يك کتاب است، بفرماید به این ده عقدی که الان در زمان ما هست عمل کنید، حالا زمان‌های آینده اگر از این ده عقد هیچ اثری نباشد، یا عقود اضافه‌ای مطرح شود، این آیه می‌گوید از تأثیر ساقط می‌شود؟! لذا این هم درست نیست. البته ما باز يك اشکالی در مورد همین عقود متداول داریم که بعداً بیان می‌کنیم، که به نظر ما عقود؛ همان «كل ما يسمى عقداً» است، هر چیزی که عنوان عقد بر او صدق کند. در کلمات بسیاری از فقهاء بزرگ، مثل امام (رض) این «عقود» به همان معنای عام خودش آمده است.

محقق خوئی (ره) نیز در مصباح الفقاهة (ج 1، ص 168) طبق روایاتی که وارد شده است می‌فرمایند یا به معنای «مطلق العهد» و یا بمعنای «عهد مشدد» بگیریم، و به هر معنایی که بگیریم، آیه، كل عهود را شامل می‌شود، یا كل عهود مشدده و مؤثقه را شامل می‌شود. لذا می‌فرماید «لاریب فی دلالة هذه الآية الكريمة على لزوم بيع المعطيات بل على لزوم كل عقد»، دلالت بر لزوم هر عقدی دارد و «كل عقد» اینجا را شامل می‌شود. پس ما این عقود را باید اینطور معنا کنیم. حالا يك اشکالی است که آیا این «أل» در «العقود» الف و لام عهد نیست، که بعداً این را مطرح می‌کنیم. نکته دیگر این است که يك احتمال در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» این بود که بگوییم امر به وفای به عقد است و وفای به عقد واجب است.

بگوییم وفای به عقد، بعنوان يك وجوب تکلیفی واجب است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»؛ معنایش این است که اگر کسی وفای به عقد نکرد، کار حرامی کرده است. دوم اینکه بگوییم آیه، بر حکم تکلیفی دلالت ندارد. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ارشاد به لزوم عقد

است؛ یعنی یکی از خصوصیات عقد این است که لازم است و نباید بهم بخورد و وفای به آن واجب است. احتمال سوم این بود که اصلاً امر در «أَوْفُوا» امر در مقام تَوْهَمِ حظر است، و دیگر از آن وجوب استفاده نشود، بلکه يك رخصت است. معنای رخصت این است که اجازه داده می‌شود عقدی که برقرار شد، به آن وفا شود و ادامه پیدا کند. طبق این احتمال اصلاً دیگر آیه شریفه ربطی به بحث لزوم و جواز ندارد.

پس در خود امر «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، این سه احتمال وجود دارد. بطلان احتمال سوم (که بگوییم در مقام تَوْهَمِ حظر است) روشن است، چرا که ما در اینجا حظری نداشتیم. اینکه بگوییم این آیه فقط برای مجرد رخصت است، اینجا مسأله‌ای نداشتیم که بگوییم آیه برای رخصت آمده است. باقی می‌ماند که یا بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ظهور در وجوب تکلیفی دارد، و یا ظهور در ارشاد دارد. بطلان وجوب تکلیفی هم واضح است؛ چرا که اگر کسی عقدی را انجام داد و معامله‌ای کرد، مثلاً زمینی را از دیگری خرید و پولش را هم به او داد، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» می‌گوید وفای به این عقد واجب است.

قبلاً «وفا» را معنا کردیم، و گفتیم تبعاً للامام (رض)؛ معنای «وفا»، آن معنایی که محقق اصفهانی (ره) فرموده نیست، معنای «وفا» عبارت از «إبقاء العقد» نیست، بلکه معنای «وفا» در هر جا به تناسب آن است. در جایی که دو جنس رد و بدل می‌شود و تبادل در مالیت و ملکیت شده است، وفا به این است که این مبیع را تحویل دهد و او هم پول را تحویل دهد.

لذا گفتیم اگر بعد از يك عقدی، طرفین فسخ نکردند، اما تسلیم و تسلّم هم انجام نشد، اینجا می‌گوییم وفای به عقد نشده است. وفای به عقد آنجایی است که تسلیم و تسلّم شود. حالا سؤال این است اگر معامله‌ای صحیح و شرعی انجام گرفت، بایع باید زمین را به مشتری بدهد و لی نداد، و در این زمین تصرف کرد، این غصب و حرام است.

اما سؤال این است که آیا اینجا دو حرام مرتکب شده یا يك حرام؟ اگر بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» دلالت بر يك حکم تکلیفی (وجوب تکلیفی) دارد، اینجا دو حرام مرتکب شده است؛ يك حرام این است که با «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» مخالفت کرده، یعنی جنس را تسلیم مشتری نکرده است. حرام دوم این است که خودش در آن تصرف کرده و «هذا غصب و حرام».

آیا وقتی ما به عرف مراجعه می‌کنیم، در چنین موردی که بایع جنس را به مشتری تحویل نداده است، عرف می‌گوید دو حرام مرتکب شده است یا يك حرام؟ عرف او را مرتکب يك حرام می‌داند. این کشف از این می‌کند که امر در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» در این آیه شریفه، امر تکلیفی نیست و وجوبش يك وجوب شرعی تکلیفی نیست. بلکه ارشادی است؛ ارشاد به «لزوم وفای به عقد»، بعنوان يك حکم وضعی، یعنی یکی از احکام وضعی عقد، لزوم العقد است.

عقد لازم است؛ یعنی باید به مقتضای آن وفا شود. پس این ارشاد به يك حکم وضعی است. ارشاد به حکم وضعی؛ یعنی «لزوم عقد»، و «لزوم» از احکام وضعیه است. وقتی می‌گوییم «العقد لازم، العقد جایز»، لزوم و جواز، هر دو از احکام وضعیه‌اند. پس تا اینجا؛ «عقود» را روشن کردیم. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» را هم روشن کردیم. «عقود» يك معنای عامی پیدا کرد، «أَوْفُوا» هم يك حکم ارشادی است که ارشاد می‌کند به این که یکی از احکام وضعیه عقد، «لزوم عقد» است.

## اشکال بر ارشادیت آیه

اکنون که معنا اینطور شد، اولین اشکالی که در کلمات مرحوم نراقی (ره) مطرح شده و خود ایشان هم در مقام پاسخ بر آمده این است که اگر ما گفتیم آیه، ارشاد به «لزوم کل عقد» هست، اینجا تخصیص اکثر لازم می‌آید. برای اینکه اگر بگوییم در میان عقود لازم و عقود جایز، کدامیک بیشتر است؟ عقود جایز بیشتر از عقود لازم است. چرا «عقود جایز» اکثر است؛ برای اینکه

اکثر این عقود را بیع تشکیل می‌دهد، و در هر بیعی لااقل خیار مجلس وجود دارد، عقود خیاری از عقود جایز است، و این عقود اکثر از عقود لازم است.

پس نتیجه اشکال این شد که اگر ما گفتیم آیه، ارشاد به لزوم وفای به عقد است، از آن طرف، خیلی از عقود، لزوم وفا ندارد، پس تخصیص اکثر لازم می‌آید و تخصیص اکثر، مستهجن است. این اشکال تخصیص اکثر را صاحب ریاض(ره)، محقق نراقی(رض) در عوائد و مرحوم رشتی(ره) در کتابی در باب اجاره، مطرح کرده‌اند. امام(رض) می‌فرماید اگر ما گفتیم در «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)»، مراد عقد است، بیان اشکال همین است که بگوییم در میان عقود، عقود جایز، عقودی که بیع خیاری دارد، بیشتر از عقود لازم است.

اگر گفتیم مراد از عقد، عهد است، اشکال تخصیص اکثر این است که این عهد، شامل همه دستورات خدا می‌شود؛ اعم از واجب، حرام، مستحب و مکروه، و ما می‌دانیم که در مستحبات، وفا لازم نیست، و می‌دانیم مستحبات به مراتب بیشتر از واجبات است، یعنی ما اگر ده واجب داریم، کنار آن صد مستحب داریم، اگر صد واجب داریم، هزار مستحب داریم. اگر عقد را به عهد معنا کنیم، لازمه‌اش خروج تمام این مستحبات است، پس تخصیص اکثر لازم می‌آید و تخصیص اکثر، مستهجن و قبیح است.

## جواب از اشکال

اینجا چند جواب مطرح می‌کنیم.

**جواب اول:** قبلاً راجع به تخصیص اکثر گفتیم که اینطور نیست که همه جا مستهجن باشد. بلکه اگر تخصیص اکثر به حدی برسد که آن مقدار باقیمانده خیلی خیلی کم می‌شود، مثلاً از هزار مورد، 959 مورد را خارج کند، اینجا باقیمانده خیلی کم است و قبیح است. اما اگر از این هزار مورد، 600 مورد را خارج کرد، تخصیص اکثر هست، چون اکثر خارج شد، اما عرف این را قبیح نمی‌داند. پس تخصیص اکثر همه جا قبیح نیست، بلکه در جایی قبیح است که به منزلة المعدوم باشد.

**جواب دوم:** این جواب هم در کلمات امام(رض) است و هم در کلمات محقق نراقی(ره). آن مقدار که در کلمات محقق نراقی(ره) است این است که اصلاً اینجا تخصیص اکثر لازم نمی‌آید تا شما بگویید این مستهجن است. زیرا اگر ما بگوییم مراد از این «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)»، «نوع العقود» است، اشکال تخصیص اکثر لازم می‌آید.

چون اگر بیست امر داریم، و مراد از «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» هم «نوع العقود» باشد، می‌گوییم از این بیست عقد، دو نوع، سه نوع، یا چهار نوعش لازم است، اما شانزده نوع آن جایز است، پس تخصیص اکثر لازم آمد. در حالی که وقتی می‌گویند مراد از «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)»، «نوع العقود» نیست، بلکه «افراد عقود» است، یعنی هر یک از بیع، صلح، مضاربه و اجاره، افرادی دارند، در میان بیع، بیع لازم اگر هزار فرد داشته باشد، این هزار فرد وقتی مجلس عقد بهم می‌خورد بقیه‌اش لازم است.

پس اکثر افراد بیع لازم است، مخصوصاً بیعهایی که در آن، اسقاط خیارات هم می‌شود. در صلح که خیار مجلس نیست، از اول لازم است. نکته مهم این است که مثلاً عقد جایز، مثل شرکت یا مضاربه، در بین مردم کم واقع می‌شود، ولی بیع و اجاره خیلی واقع می‌شود و اجاره از اول لازم است و در آن خیار مجلس هم وجود ندارد. روزانه بیش از هزار بیع و هزار اجاره واقع می‌شود، ولی ده، بیست شرکت و مضاربه واقع می‌شود. پس ما اگر عقود را من حیث الافراد بررسی کنیم، عقود لازم بیشتر از عقود جایز است.

حالا اگر کسی بگوید این حرف يك ادعاست، یعنی بگوید ما قبول داریم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» اگر مراد «نوع العقود» باشد، ما پنجاه نوع بیشتر نداریم، که از این پنجاه نوع، بیست نوعش لازم است و سی نوع جایز است، یا ده نوع لازم است و سی نوع جایز است. اما اگر من حیث الافراد باشد، افراد لازم بیشتر از جایز است. می‌گوید ما این را قبول داریم، اما از کجا می‌گویید در آیه، مراد از «العقود»، «افراد» است؟ این را باید اثبات کنید.

جواب این است که اگر مراد؛ انواع باشد، نیاز به قرینه دارد، اما افراد نیاز به قرینه ندارد. شما وقتی می‌گویید «**أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ**»، می‌گوییم یعنی «**أَكْرَمَ كُلِّ عَالَمٍ عَالِمٍ**»، انحلال پیدا می‌کند. اما اگر گفتیم مراد؛ خود طبیعت است، یعنی «طبیعة العالم»، دیگر انحلالی در کار نیست. بیان امام(رض) این است که کثرت نوع، محتاج به قرینه است و ما قرینه بر خلاف داریم.

چون وجوب وفا، مربوط به افراد است، آیا وفا نسبت به ماهیت معنا دارد؟ اگر «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» را به «نوع العقود» یا «ماهية العقود» معنا کنیم، آیا «وفا» به «نوع» یا «ماهیت»، معقول است؟ خیر، معقول نیست. «وفا» نسبت به «افراد» معنا دارد؛ یعنی این فرد از بیع را که الان معامله کردیم، باید وفا کنیم. وفا نسبت به نوع معنا ندارد.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.